



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۰/۱۰/۰۹

رفعت حسینی

منوچهری و هزل سرایی در شعر پارسی

نگارنده در پیرامون اشعار منوچهری دامغانی چنین می اندیشد:

سخنوری وی را در شعر پارسی ، ابطال ، هزل سرایی و هرزه گویی می دانم. معنای هزل اینست: سخن منظوم یا منثور که محتوی مضامین غیراخلاقی و غیراجتماعی باشد.

تمامی سروده های منوچهری : سخن های بیهوده، کاواک ، چرند و چشم اندازه های مستهجن ، پوچ، لاطائلات، مضحکه ها، اراجیف، یاوه ها هستند و بس.

منوچهری مداح ستمگرانی چون مسعود غزنوی است. دشوار نیست تصور اینکه برای ستودن خونریزیهای مسعود و مسعودیان ، چی واژه ها و درون مایه های مفتضحی را بایست پرورده و شعر پارسی را به ژرفنای تعفن (پوسیدگی و گندیدگی) پرتاب نموده است. اشعار این رذیل ادبی، سرشار از بیگانگی با منش ها، خصلت ها و ارزش های مدنی - انسانی است.

سرودهایش وصف بیداد و بیدادگر، و در پیرامون عشرت طلبی و خوشگذرانی می باشد و شاد خوری .

به بیتی از یک قصیده مدحی وی برای مسعود دقت کنید:

از چوب بُدی تخت سلیمان پیمبر
وین تخت شه مشرق از زرعیارست

...

منوچهری از وضعیت بی چیزی معنوی و اضمحلال رفاه در زندگی و فقر مردم در عهد غزنویان ، هیچگاه، سخنی بیان نداشته است . اندیشهء وی آغشته به مرداری است و از آن، بوی تهوع آور شعر پارسی بجا مانده است:

د پانو شمیره: له 1 تر 3

در مجلس احرار سه چیز است و فزون نه
وان هر سه شرابست و ربابست و کبابست
(108) دیوان)

به یگان {دُر} در گنج تاریخی شعر پارسی ، که منوچهری [سلطان لاطائلات سرایی]، برین
گنج افزوده ، آشنا شوید و ننالید که چرا آگسا و خاد و کام تباهی را گسترده و چرا طالبان
جنایتکار در زمام داری افغانستان شریک می شوند.
و هرگز فراموش ننمایید که شاعران پارسی سرا اینگونه اشعار واهی و مدحیه را باارادهء شخص
خود در کمال آزادی و خودمختاری می نوشتند و پیسه دریافت می کردند.
شعر پارسی را [هنر کلامی اجتماعی] نامیدن، ابلهی و گناه عقلانی می باشد.
از خزانه معنویت ! استاذ جنت مکان!! منوچهری دامغانی [رحمة الله علیه]:

به فال نیک و به روز مبارک شنبد
نبیذ گیر و مده روزگار نیک به بد
به دین موسی امروز خوشتر است نبیذ
بخور موافقش را نبیذ نو شنبد
اگر توانی یکشنبد از صبحی کن
کجا صبحی نیکو بود به یکشنبد
طریق و مذهب عیسی به بادهء خوش ناب
نگاه دار و مزین بخت خویش را به لگد
به روزگار دوشنبد نبیذ خور به نشاط
به رسم موبد پیشین و موبدان موبد
بگیر روز سه شنبد به دست بادهء ناب
بخور که خوب بود عیش روز سه شنبد
چهارشنبه که روز بلاست باده بخور
به ساتگینی می خور به عافیت گنبد
به پنجشنبه که روز خمار می زدگی است
چو تلخ باده خوری راحتت فزاید خود
پس از نماز دگر روزگار آدینه

نبيذ خور که گناهان عفو کند ايزد

/

مي برکف من نه که طرب راسبب اين است
آرام من و مونس من روز و شب اين است
ترياق بزرگ است و شفای همه غمها
نزدیک خردمندان مي را لقب اين است
بي مي نتوان کردن شادي و طرب هيچ
زيرا که بدین گيتي اصل طرب اين است
معجون مفرح بود اين تنگدلان را
مربي سلبانرا به زمستان سلب (سلاح) اين است
(209-212)

.

روزي بس خرم است مي گيراز بامداد
داد زمانه بده که ايزد داد تو داد
خواستۀ داري وساز، بي غنميت هست باز
ایمنی و عزّ و ناز، فرخي و دين و داد
نيز چه خواهي دگر، خوش بزي و خوش بخور
انده فردا مبر، گيتي خواب است و باد
مي خورکت بادنوش، برسمن و پيلگوش
روز رش ورام و جوش، روز خور و ماه و باد
آمد نوروز ماه، مي خور و مي ده پگاه
هر روز تا شامگاه، هر شب تا بامداد
(225-220)

/